

تورم لجام گسیخته*

آیا راهی برای افسار زدن بر این جانور سرکش وجود دارد؟

مترجم: کورس صدیقی

یادداشت مترجم:

مقاله حاضر پاره‌ای از سیاست‌هایی را که به منظور مهار کردن تورم‌های شدید از سوی چند کشور اخیراً "به کار گرفته شده است بررسی نموده و سپس به ارزیابی آثار مطلوب و نامطلوب اجرای آن پرداخته است. چون نتایج ما خود از دو نظریه عمده تورم، الهام بخش اقدامات و سیاست‌های ضد تورمی کشورهای مزبور بوده است در مقدمه مقاله به این نظریات و فروض اصلی آن اشاره شده است. گرچه به نظر می‌رسد که این توضیحات برای درک مطالب مقاله کافی باشد، اما شاید دیگر یکی دو نکته در این زمینه به فهم مطالب کمک نماید:

در علم اقتصاد، در باب تورم طیف وسیعی از نظریات ارائه شده است که دو گروه نظریه در این زمینه از اهمیت بیشتری برخوردارند. نخست نظریاتی است که از جانب نئوکلاسیکها و پیروان مکتب پولی القاء شده که نظریه انتظارات عقلایی (rational expectations) نیز که درباره تورم از اوایل دهه ۱۹۶۰ مطرح گردیده و مورد بحث مقاله حاضر است در این مقوله قرار می‌گیرد. تکیه نظریات این گروه در زمینه تورم عمدتاً بر پدیده‌های پولی است. بر اساس این نظریات گرچه پاره‌ای از عوامل تصادفی و موقتی مانند تضعیف نرخ ارز، کاهش ناگهانی تولید در یک بخش عمده اقتصاد مثلاً "به علت خشکسالی، تغییرات شدید قیمت یک یا چند گالای اساسی وارداتی و نظایر آن ممکن است در نوسانهای نرخ تورم مؤثر افتد. لیکن عامل اصلی تعیین‌کننده تورم، اقدامات مالی و پولی دولت‌ها در جهت تثبیت اقتصادی است. در نظریه‌های نئوکلاسیکها و پیروان مکتب پولی، به انتظارات تورمی به عنوان یکی از عوامل اصلی ایجاد و تداوم و تشدید تورم سخت اهمیت داده می‌شود و به همین دلیل این گروه، نظریه‌های خود را بیشتر در موارد تبیین تورم‌های شدید و لجام‌گسیخته به

* "HYPERINFLATION: Taming the Beast," The Economist, No.15, 1986.

گار بسته و گوشیده‌اند برای تأیید آرای خود از تجربیات واقعی کشورهای
که با این‌گونه تورمهای شدید مواجه بوده‌اند بهره‌گیرند.

اما نتوگلاسیکها و پیروان مکتب پولی در عین حال در مورد
بیگاری نیز معتقدند که در بلندمدت برای هر اقتصاد، به اعتبار ساخت
آن، نرخ بی‌نام نرخ طبیعی بیگاری وجود دارد که نرخ واقعی بیگاری در
کوتاه‌مدت در حول و حوش آن در نوسان است، و بنابراین در بلندمدت
انتخابی بین تورم و بیگاری نمی‌تواند مطرح شود. یعنی اقدامات مالی و
پولی دولت‌ها به‌منظور کاهش یا افزایش نرخ تورم بر نرخ بیگاری تأثیر
نمی‌گذارد و به این تعبیر بیگاری در واقع پدیده‌ای ساختاری است.

بر خلاف نظریه‌های نتوگلاسیکها و پیروان مکتب پولی، پیروان
کینز در نظریات خود، تورم را پدیده‌ای ساختاری و نهادی قلمداد می‌کنند
و عوامل انحصار و شبه‌انحصار سیاست‌های دولت در زمینه تنظیم و تنسيق
امور اقتصادی، بویژه در مورد قیمت‌گذاری کالاها و حمایت از بخش‌کشاورزی،
مقاومت‌هایی که در مقابل تغییر ساختار قیمت‌ها و رابطه نسبی بین قیمت‌ها از
سوی گروه‌های مزدبگیر و سودبر اعمال می‌شود (از طریق مکانیزم‌های تعدیل
رسمی و غیررسمی که در جهت حفظ قدرت خرید به‌کار گرفته می‌شود) و
نظایر آن را موجب تورم و تداوم آن می‌دانند. اما در زمینه بیگاری
طرفداران کینز که معتقدند مکانیزم‌های بازار همواره درست عمل نمی‌کند و
به‌طور خاص عوامل عرضه و تقاضا در بازار کار همیشه ضامن برقراری تعادل
در این بازار نیست، نظریه نتوگلاسیکها را در زمینه وجود نرخ طبیعی
بیگاری باطل می‌دانند و ادعا می‌کنند که اقدامات مالی و پولی دولت در
جهت اداره تقاضای کل، می‌تواند در کوتاه‌مدت بر کاهش یا افزایش میزان
بیگاری و ایجاد رونق و رکود در اقتصاد مؤثر واقع شود.

تکیه نظریات پیروان کینز با توجه به فرضیاتی که در باب انتظارات
تورمی به‌عمل می‌آورند، برسکون و لختی فرایند تورم است و بر همین مبنا
غالباً "نظریه‌های خود را برای تبیین تورم‌های ملایم بدکار بسته‌اند. در واقع
نظریه‌ای که با عنوان نظریه سکون و لختی تورم در مقاله حاضر بدان اشاره
شده است در زمره نظریه‌های به‌اصطلاح کینزی قرار دارد.

به‌رغم وجوه افتراق این دو گروه نظریه، وجوه تشابهی نیز میان
آنها وجود دارد. از جمله هر دو گروه تورم لجام گسیخته را پدیده‌ای پولی
قلمداد می‌کنند بدین معنی که تورم‌های شدید را به‌هر حال با گسترش و رشد
قابل ملاحظه حجم پول توأم می‌دانند و یک عنصر عمده فرایند تورم در
هر دو گروه نظریه نحوه شکل‌گرفتن و تحقق پیش‌بینی‌ها و انتظارات کارگزاران
اقتصادی در مورد تغییرات قیمت‌هاست.

از آغاز سال ۱۹۸۵ چهار کشور با نرخهای تورم بسیار قابل ملاحظه - آرژانتین، بولیوی، برزیل و اسرائیل - به شیوه‌های علاج بحث‌انگیزی در زمینه مبارزه با تورم متوسل شده‌اند. نتایج این اقدامات گرچه آمیزه‌ای از آثار مطلوب و نامطلوب است اما به هر حال منظر جدیدی را به روی بحثی که از دیرگاه در باب سیاست اقتصادی مطرح بوده گشوده‌است. آیا ممکن است تورم را بدون ایجاد رکود مهار کرد؟

پاسخ معمول به این پرسش منفی است - و تجربه کشورهای صنعتی از ۱۹۸۰ ظاهراً همین امر را تأیید می‌کند. اروپا و آمریکا با تمسک به آمیزه‌ای از سیاستهای پولی و مالی انقباضی توانستند تورمی را که (با استانداردهای آنها) چشمگیر می‌نمود محدود کنند. اما اعمال همین سیاستها موجبات کاهش تقاضا و تولید و رشد شدید بیکاری را فراهم ساخت. براساس نظریات متداول اقتصادی، رکود بهایی است که برای کاستن از تورم باید پرداخت. شاید دولتها اگر سیاستهای خود را درجهتی صحیح سازمان دهند بتوانند از عمق و طول عمر رکود بکاهند، لیکن وقوع کساد امری محتوم است.

آیا واقعا "چنین است؟ آرژانتین در نخستین سال اجرای طرح ضد تورمی خود، نرخ تورم خود را از حداکثر ماهانه‌ای در حد ۲۵۰٪ (بر مبنای نرخ تورم سالانه) به ۱۰۰٪ تقلیل داد، در حالی که رشد تولید صنعتی آن نیز به قیمت‌های ثابت با جهشی به بیش از ۲۰ درصد رسید. نرخ تورم در برزیل از حداکثر ماهانه بیش از ۴۰۰٪ (بر مبنای نرخ تورم سالانه) به ۲۰٪ سقوط کرد؛ تولید صنعتی آن امسال باید در حدود ۱۰ درصد افزایش یابد. نرخ تورم در اسرائیل از تقریباً ۲۰۰۰٪ به ۲۰٪ تقلیل یافته است؛ نرخ بیکاری آن (به $\frac{1}{4}$ ٪ نیروی کار) افزایش یافته است. لیکن رشد آن کمتر از یک درصد بوده است. حتی در بولیوی که نرخ تورم را از ۲۰۰۰٪ به چیزی قریب ۵۰٪ کاهش داده، نرخ بیکاری فقط در حدی کمتر از دو درصد افزایش یافته است.

بنابراین در دو کشور از چهار کشور مورد بحث (یعنی آرژانتین و برزیل) هزینه بیکاری ناشی از کاستن رکود صفر بوده است، در دو کشور دیگر نیز با استانداردهای اروپا این هزینه ناچیز بوده است. (در تجربه اروپا، بارزترین نمونه در این زمینه، مورد انگلستان است که در دوره بین ۱۹۸۰ و ۱۹۸۶ نرخ تورم خود را از ۲۲٪ به ۳٪ کاهش داد، لیکن نرخ بیکاری اش شش درصد افزایش یافت.) مطلبی که باعث پیچیدگی موضوع می‌شود این است که این چهار کشور، که همگی دارای تورم قابل ملاحظه‌ای بوده‌اند، برای کاستن از نرخهای تورم خود به سیاستهایی تکیه کرده‌اند که رویه‌های کنترل مستقیم قیمت‌ها و یا درآمدها را نیز متضمن بوده‌است. طبیعتاً باید بین مقوله از میان بردن تورم با توسل به قواعد و مقرراتی که مانع رشد قیمت‌ها می‌شود و مقوله ریشه‌یابی و رفع علل موجب آن تفاوت قایل شد. اگر دولتها به‌علل نهانی تورم توجه نکرده و به آن بی‌اعتنا بمانند، سیاستهای کنترل قیمت ایشان مآلاً "شکست می‌خورد و تورم سرکوب شده، دوباره پدیدار خواهد شد. در عین حال ساخت تشبیت شده قیمت‌های بعضی در نظام قیمت‌ها اعوجاجهایی را به‌وجود خواهد آورد که چشم‌اندازهای رشد بلندمدت اقتصاد را از جهات متعددی مخدوش می‌کند.

بنابراین آیا معجزه‌های چهارگانه‌ای که در زمینه مبارزه با تورم اتفاق افتاده، باید معمول
علمداد کرد؟ یکراه فضاوت در این باره بررسی مورد به مورد و کشور به کشور این چهار اقتصاد و طرحهای
ضدتورمی آنهاست.

با این وجود در ابتدا باید به این نکته توجه کرد که برنامه‌های ضدتورمی مورد بحث دارای
یک خصیصه مشترک هستند و آن این است که در هیچ یک از این چهار مورد توسل به شیوه‌های کنترل
قیمت با دستپاچگی و در یک حالت هراس صورت نگرفته است. چهار دولت مزبور برنامه‌های یاد شده را
به عنوان جزئی از طرحهای اصلاح مالی و پولی به دقت تنظیم شده خود به کار گرفته‌اند - و در این
راستا صرفاً "به توصیه‌های اقتصاددانان کشور خود تکیه نکرده‌اند بلکه از پشتیبانی و تأیید بعضی از
بهترین مغزهای اقتصادی ایالات متحده نیز سود جست‌ه‌اند. پس دلیل اقتصادی توسل به رویه‌های
کنترل قیمت‌ها و دستمزدها چه بوده است؟

در علم اقتصاد جدید در باب تورم دو نظریه عمده ارائه می‌شود. تکیه نظریه نخست بر عامل
"لختی" (inertia) است. این نظریه می‌گوید: نرخ تورم امروز برابر است با (الف) نرخ تورم
دیروز به اضافه یا منهای (ب) تغییر اندکی به ازای وضعیت دور اقتصادی (حالت رونق بر نرخ تورم
می‌افزاید و حالت رکود از آن می‌کاهد). به اضافه یا منهای (ج) تغییر اندکی به ازای تأثیرات خارجی
(مثلاً افزایش قیمت‌های کالاهای وارداتی بر این نرخ می‌افزاید و کاهش قیمت‌های کالاهای وارداتی از آن
می‌کاهد). بدین ترتیب اگر اقتصاد در وضعیتی نزدیک به اشتغال کامل آرام گرفته باشد (یعنی وضعیتی
که در آن هیچ‌گونه رونق یا رکودی وجود ندارد) و بر جنبه خارجی نیز آرامش کامل حکمفرما باشد،
عوامل (ب) و (ج) اثری نخواهند داشت. نرخ تورم به هر میزان که دیروز بوده - خواه سالانه
۲ درصد یا سالانه ۲۰۰۰۰ درصد - برای همیشه ادامه می‌یابد.

علت این امر آن است که مکانیزم تعدیل کم و بیش در غالب اقتصادها وجود دارد. برای
ملحوظ داشتن اثر تغییر قبلی قیمت‌ها دستمزدها افزایش می‌یابد و آن‌گاه برای منظور کردن اثر افزایش
دستمزدها، قیمت‌ها مجدداً تغییر می‌کند، و به همین ترتیب جریان تداوم می‌یابد. این فرایند حتی
بدون ضوابط و مقررات تعدیل رسمی نیز، به واسطه انتظارهای اشخاص در باره تورم آینده باز بدون
اشکال ادامه می‌یابد. کارفرمایان مایلند دستمزدها را افزایش دهند چون انتظار دارند که بتوانند بر
قیمت‌هایشان نیز بیفزایند. بهترین حدس ایشان از حدود توانایی خود در مورد افزایش قیمت‌هایشان
همان نرخ تورم موجود است. هر قدر نرخ تورم بالاتر باشد - که بر اساس این نظریه با ضربه‌های متوالی‌ای
که از سوی عوامل (ب) و (ج) وارد می‌شود بر شدت آن نیز افزوده می‌گردد - دور افزایش دستمزدها و
قیمت‌ها به نحو مطمئنتری مستقر می‌شود. علت این امر آن است که اولاً "روشهای تعدیل غیررسمی، که بر
چانه زدن در بازار متکی است، جای خود را به شیوه‌های تعدیل رسمی، که از سوی دولت تنظیم می‌شود،
می‌سپارد. و ثانیاً "تحقق کاهش مشخصی در نرخ تورم مستلزم کاهشهای مرتباً "بیشتری در دستمزدهای
حقیقی است.

مثلاً فرض کنید نرخ تورم ۴٪ باشد. برای آنکه نرخ تورم به نصف این مقدار تقلیل یابد.

دستمزدبگیران باید افزایش دستمزدی را در حد ۲٪ بپذیرند (به طوری که افزایش بعدی قیمت‌ها نیز به ۲ درصد بتواند تقلیل یابد)؛ این امر مستلزم کاهش ملایمی به میزان ۲٪ در دستمزدهای حقیقی است. اما اگر نرخ تورم ۴۰۰٪ باشد، برای تقلیل نرخ تورم به نصف این میزان لازم است دستمزدبگیران افزایشی در حد ۲۰۰٪ را قبول نمایند، یعنی بپذیرند که دستمزدهای حقیقی‌شان ۴۰ درصد کاهش یابد. به عبارت دیگر با اوج گرفتن تورم، به تدریج فرایند تورمی در تار و پود اقتصاد عمیقاً تثبیت می‌شود. نظریه دوم نیز همین مجموعه واقعیات تجربی را درباره تورم می‌بیند اما آن را به گونه‌ای کاملاً متفاوت تفسیر می‌کند. براساس این نظریه، تورم هیچ ارتباطی با "لختی" ندارد. درست است که با توجه به انتظاری که نسبت به بالا ماندن نرخ تورم کارگران و کارفرمایان دارند آن گروه متقاضی افزایشهای تورمی دستمزدها بوده و این دسته نیز قابل است که به تقاضاها پاسخ مثبت دهد، ولی انتظار ایشان خود معلول سیاستهای مالی و پولی دولت‌هایشان است. که هر گونه توقع دیگری را احتمال می‌سازد. اگر دولت‌ها بتوانند این اطمینان را برای همه به وجود آورند که سیاست‌هایشان دیگر به تورم دامن نخواهد زد و یا خود را با افزایش قیمت‌ها تطبیق نخواهد داد، تورم به گونه‌ای ناگهانی و یکباره متوقف خواهد شد بدون اینکه هیچ لطمه‌ای به تولید یا اشتغال وارد شود.

در نظر اول این مطلب به ظاهر مسخره می‌آید. سیاست اقتصادی بریتانیا را از سال ۱۹۷۹ در نظر بگیرید. دولت تاچر، پس از روی کار آمدن، به فوریت استراتژی مالی میان مدت خود را اعلام کرد. این استراتژی در واقع وعده‌های بود مبتنی بر اینکه تورم با اعمال سیاستهای انقباضی پولی و مالی تدریجی از اقتصاد بریتانیا بیرون رانده خواهد شد. تورم کاهش یافت، اما به بهای گزاف تقلیل تولید و ایجاد بیکاری. بنابراین به نظر می‌آید که به وجود آوردن فضای مناسبی از انتظارات برای حذف تأثیرات نامطلوب اقدامات ضد تورمی کافی نباشد. اما اقتصاددانانی که حامی نظریه دوم تورم‌اند - یعنی نظریه "انتظارات عقلایی" (Rational Expectations) - می‌گویند که تجربه بریتانیا کاملاً "با الگوهای ایشان تطبیق می‌کند. نکته‌ای که می‌گویند این است که استراتژی میان مدت خانم تاچر قابل اطمینان و اتکا نبوده است. صرف تعهد نسبت به کاستن از استقراض دولت تا زمانی که هیئت وزیران جزئیات اقداماتی را که لازمه تحقق این امر است اعلام ننمایند ارزش چندانی ندارد. دولت بریتانیا با توجه به سوابق طولانی‌اش در توسل به مالیاتهای گزاف، هزینه‌های گزاف و استقراض بیش از حد - همراه با سنت عام حزبی معطوف به دولت رفاه (Welfare State) - باید به جای وعده دادن متهورانه، اقدام می‌کرد در حالی که L دودلی و نرس عمل کردن باعث شد که به نتیجه‌ای که براساس نظریه انتظارات عقلایی، در عین حال نامطلوبترین وجه هر دو حالت ممکن است، برسد. انتظار بنگاهها و کارگران این بود که تورم ادامه یابد؛ که برای کاستن از تورم پرداخت شد.

سیاستهای ضد تورمی

این نظریه‌های رقیب، از دیدگاه طراحان برنامه‌های ضد تورمی چه نتایج و معانی‌ای را دربر دارند؟ براساس هر دو نظریه - اصل مطلب محدودیت مالی است استدلال نظریه پردازانی که به عامل "لختی" در فرایند تورم تکیه می‌کنند این است که کسریهای بودجه فوق‌العاده و عظیم با ایجاد تقاضای اضافی،

موجبات تسریع تورم را فراهم می‌آورند، و به همین نحو اتخاذ و اعمال سیاستهای انقباضی مالی می‌تواند موجب کند شدن تورم شود - گرچه هر قدر نقطه شروع فراز بیشتری داشته باشد این سیر کند شدن سخت‌تر انجام خواهد گرفت. اکثریت نظریه‌پردازانی که انتظارات عقلایی را مبنای تحلیل خود از سیر تورم قرار داده‌اند، از کسری بودجه خواه کم باشد و خواه زیاد، به هر حال منجر و متنفرند، استدلال ایشان این است که کسریها باید تأمین شود؛ و همین امر وسوسه‌ای دایم برای دولت‌ها در جهت چاپ اسکناس است. در عین حال کسریها به قرضه ملی می‌افزایند و بنابراین این اعتقاد را به تدریج تقویت می‌کنند که دولت در نقطه‌ای تصمیم خواهد گرفت که با رها کردن تورم و امکان دادن به رشد آن، از ارزش حقیقی این قرضه ملی بکاهد.

نظریه‌پردازان انتظارات عقلایی، با توجه به اهمیتی که برای تغییر حالت شدید انتظارات قایلند، علاقه‌مند به شیوه‌های درمان ضربی، یعنی وارد آوردن ضربه‌های (شوکه‌های) کوتاه و شدید هستند. یک نمونه از این گونه ضربه‌ها موردی است که دولت اختیار چاپ پول را به عنوان وسیله‌ای برای تأمین کسری کاملاً "از خود سلب کرده و این وظیفه را به دستگاه اساساً "جداگانه‌ای، چون بانک مرکزی، واگذار کند (این رویه در آلمان در پایان دوره تورم انجام گسیخته‌اش در ۱۹۲۳ به کار گرفته شد). اما بین نظریه‌پردازانی که به عامل لختی سیر تورم تکیه می‌کنند، در باب اینکه توسل به معالجه با ضربه، شیوه درستی است یا نه، اختلاف نظر وجود دارد. اغلب این نظریه‌پردازان تردید دارند که دولت‌های جدید بتوانند برای سالهای سال در آینده خود را به نحو قابل اتکایی محدود کنند. این امر معالجه با ضربه را مخاطره‌آمیز می‌کند، زیرا اگر انتظارات دگرگون نگردد آن‌گاه تحدید مالی ناگهانی می‌تواند اقتصاد را خفه کند.

بزرگترین اختلاف نظر بر سر سیاست قیمت‌ها و درآمدهاست. در ارتباط با اعمال این سیاست واکنش نظریه‌پردازان انتظارات عقلایی منفی است. اولاً "به این علت که این نظریه‌پردازان معتقد به کارایی بازارهای آزاد هستند و بنابراین خواهان آنند که دولت‌ها تا حد امکان کمتر در امر قیمت دخالت کنند و ثانیاً "بدین دلیل که نظارت بر قیمت‌ها به معنی پذیرش آن است که دولت نمی‌تواند با تورم به گونه‌ای ریشه‌ای برخورد کند و آن را متوقف سازد یا بهانه‌ای است برای اینکه در این زمینه کوششی به عمل نیاورد. بنابراین کنترل قیمت‌ها اعتبار و ارزش سایر اقدامات دولت را نیز، اگر چنین موردی اصلاً وجود داشته باشد، می‌تواند خدشه‌دار کند. این نکته را نباید فراموش کرد که از دیدگاه نظریه‌پردازان انتظارات عقلایی، کنترل قیمت‌ها اساساً "ضرورتی ندارد.

از سوی دیگر اغلب نظریه‌پردازانی که بر عامل لختی سیر تورم تأکید دارند طرفدار اجرای شکلی از کنترل‌های مستقیم موقتی در زمینه قیمت‌ها و یا دستمزدها هستند. یکی از مؤثرترین و بانفوذترین اعضای این مکتب پروفسور رودیگر دورنبوش (Rudiger Dornbusch) استاد انستیتوی تکنولوژی ماساچوست (ام. آی. تی) است. استدلال او این است که اعمال کنترل‌های مستقیم از مسئله هماهنگی سرچشمه می‌گیرد. او این مطلب را در مقاله‌ای که به نازکی با پروفسور ماریو هنسریک سیمونسن (M.H. Simonson) وابسته به بنیاد گتلیو وارگاس (Getulio Vargas Foundation) برزیل

نوشته این طور مطرح کرده است: "فرض کنید بعد از یک تورم ممتد، بانک مرکزی اعلام نماید که چاپ پول را متوقف خواهد ساخت و خزانه نیز اعلام نماید که کسری بودجه با تدابیری که به منظور افزایش مالیات و کاهش هزینه اتخاذ گردیده است حذف خواهد شد. حتی اگر احساس عمومی این باشد که تولید ناخالص ملی اسمی (به قیمت‌های جاری) فوراً" و بلافاصله تثبیت خواهد شد، قیمت‌گذاران محتاط‌تارمانی که امکانی برای افزایش قیمت‌ها در سایر بخش‌ها قایلند آغازگر توقف افزایش قیمت در بخش خود نخواهند شد. عدم اطمینان نسبت به رفتار سایرین قیمت‌گذاران خصوصی را به اتخاذ سیاستی بسیار محتاطانه ترغیب می‌کند."

این مطلب نظریه انتظارات عقلایی را واژگون می‌کند. حتی در صورتی که این نظریه درست باشد یعنی حتی اگر بنگاه‌ها و کارگران معتقد شوند که به طور متوسط قیمت‌ها دیگر افزایشی نخواهد یافت باز هم برای تحقق این اندیشه کنترل قیمت‌ها ممکن است لازم باشد. در غیر این صورت بنگاه‌ها و کارگران مطمئنتر خواهند بود اگر قیمت‌ها و دستمزدها را با فرض اینکه تورم در سایر قسمت‌های اقتصاد یکباره و ناگهانی متوقف نخواهد شد تعیین نمایند.

جدول ارائه شده نشان می‌دهد که چگونه این سه جنبه سیاست ضد تورمی یعنی تحدید مالی، درمان ضربه‌ای در برابر معالجه تدریجی و سیاست قیمت‌ها و درآمدها نحله‌های مختلف را از یکدیگر متمایز می‌سازد. جایگاه نظریه‌پردازانی که بر عامل لختی در سیر تورم تکیه می‌کنند در ستون‌های ۱ و ۲ است: "آری" به سیاست‌های انقباضی مالی، "آری" به سیاست درآمدها و "مردد" در باب اینکه چه میزان ضربه باید وارد شود. (سیاست‌های ضد تورمی‌ای که از سوی آرژانتین، برزیل و اسرائیل اتخاذ و به اجرا گذارده شد همه در مقوله‌ای که در ستون ۲ مشخص شده است قرار می‌گیرند.) برای تأکید بر تقابل بین این طرح‌ها با شیوه‌های برخورد مرسوم (orthodox)، طرفداران طرح‌های مزبور، آنها را سیاست‌های "غیر مرسوم" (heterodox) نام نهاده‌اند.

صندوق بین‌المللی پول، در نظر اکثر اقتصاددانان، قطب و مرکز اصلی چنین برداشتی است. وقتی که دولت‌ها برای اخذ وام به صندوق مراجعه می‌کنند، صندوق معمولاً "بر اقداماتی در جهت کاستن کسری بودجه تکیه می‌کند. اما صندوق درمان تدریجی را بر معالجه ضربه‌ای ترجیح می‌دهد و به‌ندرت نظر خوشی درباره کنترل‌های دستمزد و قیمت دارد. بنابراین صندوق بین‌المللی پول و تعقل اقتصادی متعارف در ستون ۳ جدول جای می‌گیرد.

نظریه‌پردازان انتظارات عقلایی در ستون ۴ قرار دارند؛ پاسخ آنها به سیاست‌های تحدید مالی و درمان ضربه‌ای "آری" و به کنترل‌های قیمت "منفی" است (طرح بولیوی در این مقوله می‌گنجد) ستون ۵ منعکس‌کننده شیوه برخوردی است که دولت‌ها در زمینه مبارزه، تورم معمولاً "به‌کار می‌گیرند یعنی اتخاذ و اجرای سیاست قیمت‌ها و درآمدها بدون هیچ‌گونه تفسیر سیاست‌های مالی. اقتصاددانان منتسب به همه مکاتب فکری اقتصادی در اینکه این رویه محکوم به شکست است اتفاق رأی دارند.

سیاستهای ضد تورمی

(۵)	(۴)	(۳)	(۲)	(۱)	
نه	آری	آری	آری	آری	تحدید مالی اگر پاسخ آری است:
-	آری	نه	نه	آری	شوکه ناگهانی اعمال کنترل‌های مستقیم بر درآمدها
آری	نه	نه	آری	آری	و / یا قیمت‌ها نظام سیاسی
سیاست‌هایی که معمولاً به کار گرفته می‌شود	سیاست‌های متکی بر نظریه انتظارات عقلایی	سیاست‌های مرسوم	سیاست‌های ضد تورمی "غیر مرسوم"		

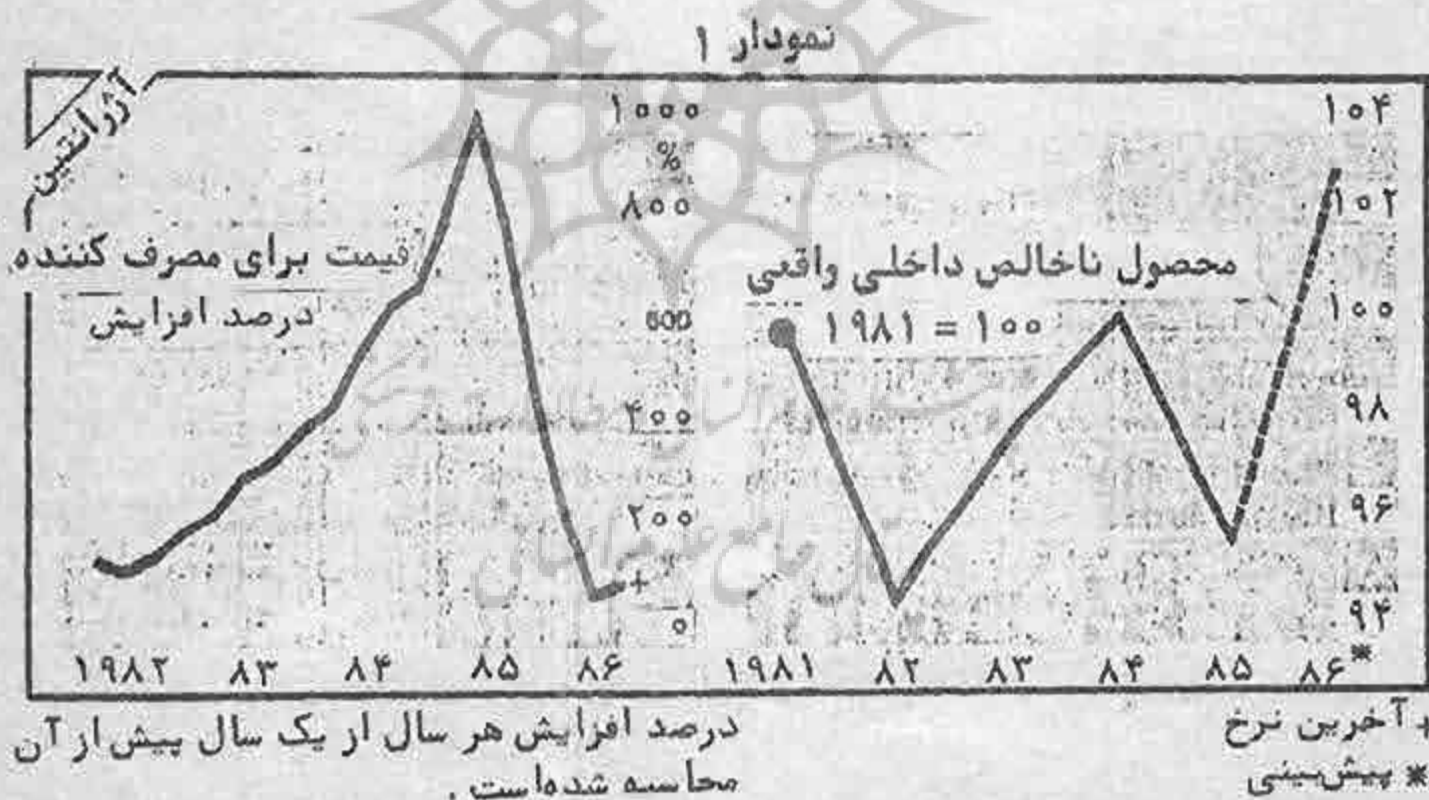
آزمون نظریه

طرح استرال آرژانتین (Austral Plan) - که زابیده فکر رئیس‌جمهور غیرنظامی جدید، آقای رافول آلفونسین است - نخستین مجموعه سیاستی ضد تورمی امریکای لاتین است که در آن پیوندی بین سیاست قیمت‌ها و درآمدها با محدودیت‌های مالی برقرار شده است. در اولین مرحله اجرای طرح، که از ژوئیه ۱۹۸۵ تا مارس ۱۹۸۶ ادامه داشت، قیمت‌ها و دستمزدها تثبیت شد (یا در واقع کوشش به عمل آمد که تثبیت شود زیرا قیمت‌ها طی این دوره تقریباً ۲ درصد افزایش یافت). این طرح در عین حال پول جدیدی را به نام استرال ایجاد نمود و ارزش آن را به دلار متصل کرد.

تا ماه آوریل مرتباً "نشانه‌های بیشتری از تورم سرکوب شده بروز می‌کرد و اتحادیه‌ها نیز با واکنش فزاینده‌ای از کاهش درآمدهای حقیقی شکایت می‌کردند. در نتیجه دولت کنترل مستقیم خود را تخفیف داد. نرخ تورم فوراً "به حدود بیش از ۴ درصد در ماه افزایش یافت و تا ماه اوت افزایش ماهانه نرخ تورم به ۸ درصد (معادل نرخ سالانه ۱۵۰ درصد) رسید. برای اینکه از رشد غیرواقعی و علاج‌ناپذیر ارزش استرال (پول داخلی) در مقابل دلار سماعت به عمل آید، اجرای یک رشته تضعیف‌های پولی محدود ضرورت داشت. این تضعیف‌های پولی باعث شد که قیمت‌های کالای وارداتی افزایش یابد و مارپیچ تورمی که مجدداً "سیر تراکمی آن آغاز شده بود تقویت شد. اگر در بازارهای ارز ارزش دلار خود به خود کاهش نمی‌یافت وضعیت حتی از این هم بدتر می‌شد. بنابراین در ماه سپتامبر طرح استرال وارد مرحله سوم خود شد. دولت بار دیگر به سیاست کنترل مستقیم دستمزدها متوسل شد اما این بار به جای تثبیت سطح دستمزدهای اسمی، اجازه داد که حقوق و دستمزدها و قیمت‌ها ماهانه ۳٪ افزایش یابند. به عبارت دیگر در این مرحله هدف دولت، دیگر تأمین ثبات قیمت نیست بلکه دولت امیدوار است که بتواند نرخ تورم را درحد سالانه تقریباً ۵٪ تثبیت کند. برای تقویت جریان اجرای این مرحله جدید طرح، آقای آلفونسین، رئیس جدیدی را برای بانک مرکزی منصوب کرد. بسیاری از اقتصاددانان آرژانتین سیاست‌های انبساطی پولی بانک مرکزی را عامل رشد تورم شناخته و از آن انتقاد کرده‌اند. اما رئیس

جدید بانک مرکزی آقای "خوزه لوئیس ماچینا"، که یکی از طراحان طرح مورد بحث است، قویاً "باور" دارد که حتی اگر طرح مزبور با شکست نیز روبرو شود، باز علت آن عدم رعایت ضوابط و انضباط پولی از سوی بانک مرکزی نیست. بسیاری از مفسران داخلی با توجه به سیاست انقباضی پولی جدید انتظار دارند که تا قبل از پایان سال نرخ تورم ماهانه مجدداً "به حدود ۵٪ در ماه سقوط کند". اجرای این سیاست باعث شده است که نرخهای بهره به نحو حیرت‌انگیزی بالا رود؛ هم‌اکنون شرکتها برای تأمین وامهای مورد نیاز خود مجبور به پرداخت بهره حقیقی ای (به قیمت‌های ثابت) در حدود ماهانه ۵ درصد (معادل سالانه ۸۰ درصد) هستند.

آیا طرح آسترال شکست خورده است؟ به نظر می‌رسد که بسیاری از آن دل بریده و آن را طرحی شکست خورده قلمداد می‌کنند. ولی به نمودار "۱" توجه کنید. درست است که تورم در آرژانتین هنوز قابل ملاحظه است اما دولت اقتصاد کشور را از لبه پرتگاه تورم لجام گسیخته دور کرده است. در حقیقت نرخهای تورمی که بر مبنای هر سال نسبت به سال قبل محاسبه می‌شوند و در نمودار "۱" نشان داده شده نمی‌تواند بازتابی واقعی از این دستاورد باشد. در ژوئن ۱۹۸۵، یعنی آخرین ماه قبل از شروع اجرای این طرح، قیمت‌ها ۳۱ درصد افزایش یافت که معادل نرخ تورم سالانه‌ای حدود ۲۵۰۰ درصد است. از آن هنگام تاکنون، با وجود لغو کنترل‌های مستقیم قیمت، حتی در بدترین وضعیت نیز، نرخ تورم سالانه همواره کمتر از ۲۰۰ درصد بوده است.



مأخذ: IMF; Manufacturers Hanover; Morgan Guaranty

در عین حال حجم تولید صنعتی آرژانتین، به رشد خود با آهنگ خوبی ادامه داده است. نرخ رشد تولید صنعتی آرژانتین اکنون به فراز قبلی آن در ۱۹۷۹-۱۹۸۰ رسیده است. این گونه کاهش چشمگیر تورم همراه با رشد نسبتاً "پنیوسه" تولید ترکیبی است که به ندرت اتفاق می‌افتد. برای آرژانتین یعنی کشوری که زیر بار بدهیهای خارجی دست و پا می‌زده و از دیدگاه با پرخاشگرترین اتحادیه‌های صنفی امریکای لاتین (که به گفته بعضی از آرژانتینی‌ها: "تقریباً" به بدی اتحادیه‌های صنفی انگلیس هستند) درگیر بوده حتی یک توفیق ناقص نیز قابل ملاحظه است. آقای "دورنبوش" گفته است که صندوق بین‌المللی تا کنون مورد مشابهی را که تا این حد برایش غرور آفرین بوده و بتواند به آن ببالد سراغ نداشته است.

محافظة کاران مالی، لطفاً توجه کنند: عامل عدم موفقیت طرح، از جنبه رفع کامل مشکل تورم، کسری بودجه لجام گسیخته نیست. کسری بودجه از حدود ۱۱ درصد محصول ناخالص داخلی در سه ماهه دوم ۱۹۸۵ به ۱/۹ درصد در سه ماهه دوم ۱۹۸۶ کاهش یافته است. تغییرات سیاستهای مالی فقط جزئی از علت این سقوط شدید بوده است. درست است که طی این دوره دولت مالیاتهای جدیدی را وضع کرده است (و گاهی آن را زیر نامهایی نظیر طرح پسانداز اجباری و جز آن پنهان ساخته است)، بعضی از مالیاتهای موجود را افزایش داده و صرفه جوییهای مختصری را نیز در هزینه های عمومی اعمال کرده است؛ ولی یکی از مهمترین علت های کاسته شدن از کسری بودجه، این بود که کاهش تورم، خود به خود، درآمدهای مالیاتی را افزایش می دهد. در کشورهای با درآمد کم این اثر آن قدر اندک است که به راحتی می توان از آن صرف نظر کرد. اما تجربه آرژانتین نشان می دهد که برای تورمهای بسیار قابل ملاحظه تا چه حد این اثر مهم می تواند باشد. این تأثیر از این امر ناشی می شود که در اکثر کشورها فاصله و تأخیری بین زمان تشخیص و ارزیابی و زمان وصول مالیاتها وجود دارد. در صورتی که این تأخیر زمانی، یک ماه باشد (و می تواند بیشتر هم باشد) معنای آن این است که تورمی در حد ۳۰٪ در ماه تقریباً "حدود یک سوم از ارزش مالیاتهای دولت را، قبل از اینکه این درآمدها به مرحله وصول برسند، خواهد بلعید. براساس یک برآورد، آرژانتین با تقلیل شدید نرخ تورم خود - و از این طریق کاهش میزان فرسایش مالیاتهای در راه - بدون اینکه متحمل زحمتی شود توانست از کسری بودجه خود، حدود ۳٪ محصول ناخالص داخلی بکاهد.

فرزند "استرال"

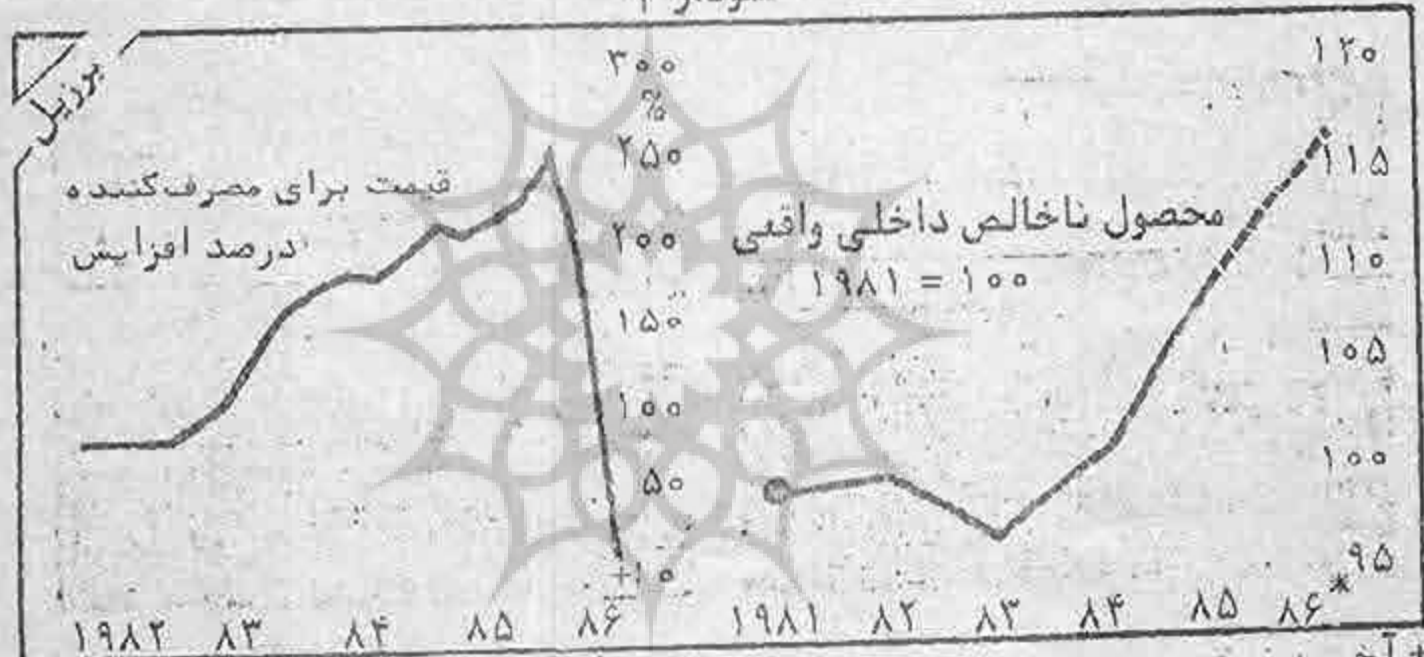
طرح کروزادوی برزیل (Corozado Plan) از روی آزمایش آرژانتین الگوبرداری شد اما نحوه مطرح کردن آن به گونه ای بود که آن را به صورت توهین حتی صریحتری به پیروان نظریه انتظارات عقلایی تبدیل می ساخت. طراحان طرح کروزادو خیلی قاطع و آشکار اعلام داشتند که سیاست مالی دولت قبلاً "به اندازه کافی حالت انقباضی داشته و تداوم تورم برزیل تماماً ناشی از حالت سکون و لختی آن است و بنابراین اعمال یک سیاست موقتی قیمت ها و درآمدها، همراه با یک اصلاح پولی (یعنی ایجاد یک پول جدید) مشکل را مرتفع خواهد کرد. اعتماد به نفس دولت در این مورد تا حدی فرا رفت که رئیس جمهور برزیل، آقای خوزه سارنی (J. Sarney)، وعده داد که تورم را به صفر تقلیل خواهد داد. در آرژانتین، آقای الفونسین، با تعقل، هیچ گاه به عامل شانس تا این حد تکیه نکرد.

طرح مورد بحث در فوریه گذشته به اجرا درآمد. این طرح قیمت ها را تثبیت کرد. پول جدیدی به نام "کروزادو" ایجاد شد که (مانند مورد استرال در آرژانتین) به دلار متصل بود. دستمزدها را براساس حد متوسط شش ماه قبل، به اضافه ۶ درصد، به کروزادو تبدیل کرد (به استثنای حداقل دستمزد قانونی که معادل ۱۵ درصد افزایش یافت) و آن گاه دستمزدها در سطح جدید تثبیت شده تغییر مجدد آن به افزایشی بیش از ۲۰ درصد در قیمت ها موکول شد.

نتایج اولیه اجرای طرح چشمگیر بود. در فوریه، قیمت ها ۱۵٪، یا به نرخ سالانه بیش از ۴۰۰٪ افزایش یافته بود. طی شش ماه اول اجرای طرح، قیمت ها به طور متوسط ماهانه بین ۱٪ تا ۱/۴٪، و به

نرخ سالانه معادل تقریباً "۲۰٪ افزایش یافت. نه صفر درصد، لیکن به هر حال این هم کاهش شدیدی محسوب می‌شود. در عین حال تولید برزیل قویاً به رشد خود ادامه داد (نمودار "۲" را ببینید). انتظار بسیاری از پیش‌بینی‌کنندگان این است که تولید حقیقی امسال حدود ۸ درصد افزایش یابد. تا اواسط تابستان وضع به‌صورتی بود که وزیر دارایی آقای دیلسون فونارو (D. Funaro) احساس کرد که می‌تواند با افتخار اعلام کند که برزیل کشوری بوده‌است با نرخ تورم سوئیس و رشد اقتصادی‌ای دو برابر رشد اقتصادی ژاپن. با این همه در این اواخر مشکلات طرح مورد نظر به‌تدریج آشکار شده‌است. اکنون در برزیل مسائل معیاشی و صاعی و تورم سرکوب شده، در حدی بیش از آنچه که در آرژانتین تا به حال سابقه داشته، نمایان است. کمبودهای شدید بخصوصی در زمینه گوشت و شیر عناوین عمده خبیری را در ریودوژانیرو و ساؤپائولو به‌خود اختصاص داده‌است. بازارهای سیاه برای انواع کالاها در حال شکل گرفتن است. اختلاف زیادی بین قیمت رسمی و قیمت بازار سیاه اجناس به‌وجود آمده‌است. و در این مورد بازار سیاه دلار نیز استثنای نیست؛ اختلاف‌بهای آزاد و نرخ رسمی دلار در برابر گروزدو به تقریباً "۱۰۰٪ می‌رسد.

نمودار ۲



درصد افزایش هر سال از یک سال پیش از آن محاسبه شده‌است. * آخرین نرخ پیش‌بینی

مأخذ: IMF; Manufacturers Hanover; Morgan Guaranty

در ماه اوت، دولت اعتراف کرد که طرح مورد نظر به‌تدریج می‌رود که از مسیر اصلی خود منحرف شود؛ و تغییرات جزئی‌ای را در زمینه مالیاتها و اصلاحات مختصری را در زمینه کاهش کنترل‌های خود بر واردات اعلام کرد. برخی از تلاشهایی که به‌منظور افزایش درآمدهای دولت در این اواخر به عمل آمده‌است، چندان نوید دهنده نبوده و با هاله‌ای از بی‌اس احاطه شده‌است. هر کسی که اتومبیل سواری جدیدی خریداری کند باید سورشارژی در حد ۳۰ درصد بپردازد. اگر این سورشارژ به‌صورت مالیات تلقی می‌شد طبعاً "بر شاخص تورم می‌افزود، این است که دولت آن را به‌عنوان وام اجباری قلمداد کرده‌است. اما جریانات بازپرداخت آن را تقریباً "به‌گونه‌ای مبهم باقی گذارده‌است.

این‌گونه حرکت‌های جزئی و بی‌هدف، چاره مشکل نخواهد بود. کسری بودجه که تا چند ماه قبل چنان با اعتماد و قاطعانه مورد بی‌مهری و بی‌اعتنایی قرار می‌گرفت، اکنون به‌منظر می‌آید که شخصاً "و در حد ۵٪ محصول ناخالص داخلی امسال، یعنی ۱۰ برابر بیشتر از پیش‌بینی ۵/۰٪ تعیین شده‌است. در عین حال اصل ادامه طرح نیز به شکل فعلی اینک مشکوک به‌منظر می‌رسد و اعتبار طرح

به تدریج رایج می‌شود. آقای سارنس، با توجه به انتخابات کنگره که در ماه جاری* انجام خواهد شد، از دنباله‌روی سیاست آرژانتین و چرخش به سمت افزایش‌های تنظیم شده قیمت‌ها، به جای روش تثبیت کامل، امتناع کرده‌است. اما این سرسختی، با توجه به اینکه همه انتظار دارند پس از انجام شدن انتخابات و صرف نظر از نتایج آن به هر حال طرح مورد نظر نیز اصلاح شود و به صورت جدیدی مطرح گردد، به نظر بی‌شمر و بی‌معنی است.

برزیل طرح ضد تورمی خود را ظاهراً "با داشتن دو برتری مشخص نسبت به آرژانتین آغاز کرد. اولاً "نرخ تورم برزیل کمتر از آرژانتین بود. ثانیاً "اقتصاد برزیل از نظر تعادل‌های حقیقی، در وضعیت بهتری بوده و هنوز نیز هست؛ برزیل از رشد اقتصادی سریعی برخوردار بوده و مازاد تجاری آن نیز در سال ۱۹۸۵ به ۱۳ میلیارد دلار می‌رسیده‌است؛ در عین حال نفت ارزانتر در سال ۱۹۸۶ از مخارج واردات این کشور حدود ۲ میلیارد دلار دیگر خواهد گاست. با این همه طرح کروزادوی برزیل، با شتاب بیشتری نسبت به الگوی آسترال آرژانتین، اکنون در حال از هم پاشیده شدن است.

اما مطلب ظاهراً "متناقض این است که مشکلات برزیل تا حدودی نیز معلول مزیت‌های قبل از ایجاد کروزادو موجب شد که بودجه این کشور، از کاهش تورم کمتر مستفیع شود؛ فراموش نشود که یکی از علل کاهش کسری بودجه آرژانتین این بود که نرخ تورم آن در آغاز بسیار بالا بود. ناسا "برزیل از خوب تطبیق دادن خود با تورم نیز متحمل زیان شد. دولت، قبل از اجرای طرح مورد بحث (برای جلب پساندازها) دارایی مالی خاصی را ایجاد کرده بود که تغییرات ارزش آن به شاخص قیمت‌ها متصل بود و این دارایی به عنوان محرایی برای پساندازها بسیار مورد قبول واقع شده بود به همین علت نیز در برزیل هیچ‌گاه مشکل فرار سرمایه، به شکلی که برای آرژانتین (و با افزایش نرخ تورم) مطرح بود، عنوان نشد. اما طرح کروزادو، این دارایی مصون از تورم را ملغی کرد. برزیلی‌ها که نسبت به تثبیت و تداوم طرح تردید داشتند شروع به خرید دلار کردند، در نتیجه، اختلاف بین نرخ رسمی و نرخ بازار سیاه دلار افزایش یافت و این امر نگرانی‌هایی را که نسبت تورم آتی وجود داشت تقویت کرد.

داستانی تکان دهنده

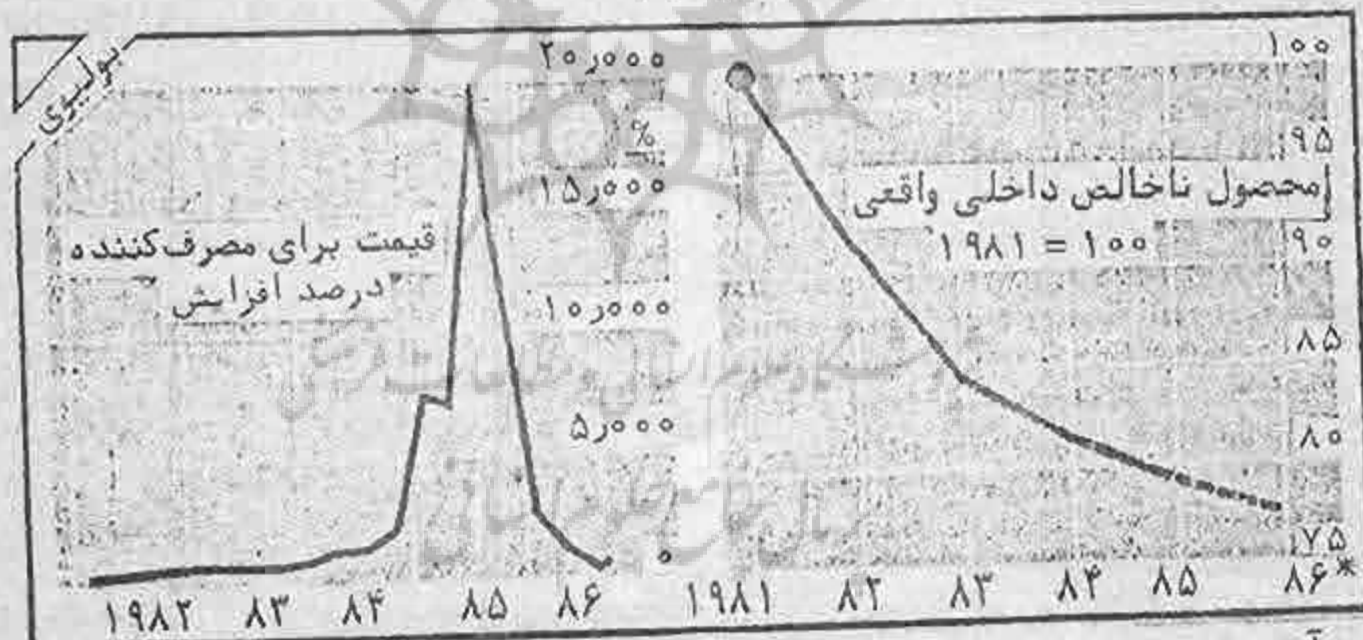
برنامه ضد تورمی بولیوی یکی از بارزترین برنامه‌های ضد تورمی عصر حاضر است. در نیمه اول سال ۱۹۸۵ نرخ تورم در این کشور ۲۰۵۰٪ و در حال افزایش بوده‌است. (وزیر دارایی، آقای خوان کاریاگا، با افتخار می‌گوید که این نرخ در تاریخ مقام هفتم را دارد.) رئیس جمهور بولیوی، آقای ویکتور پاز استنورو (Victor Paz Estenssoro)، در ماه اوت ۱۹۸۵، یعنی یک ماه پس از روی کار آمدن، "سیاست جدید اقتصادی" (نپ) خود را اعلام کرد. وضعی را که این عنوان داشت، محتوی آن جبران کرد.

آقای پاز کنترل‌هایی را که بر قیمت‌ها، نرخهای بهره و صادرات و واردات اعمال می‌شد، لغو

* به تاریخ انتشار مقاله (۱۵ نوامبر ۱۹۸۶) توجه فرمایید. - گزیده.

کرد. به بازار سیاه ارز، مشروعیت و جنبه قانونی داد و نرخ ارز رسمی را شناور کرد. نرخ ارز رسمی بلافاصله به ۷ درصد ارزش قبلی آن در برابر دلار سقوط کرد. او بسیاری از شرکتهای دولتی (عمدتاً معادن قلع) را تعطیل کرد، دستمزدها را در بخش عمومی تثبیت نمود، سوبسید بنزین را حذف کرد (و قیمت آن ده برابر شد) و وصول مالیات ثروت جدیدی را آغاز نمود. همزمان آقای کاریاگا شیوه تازهای را برای اداره وزارت دارایی به کار گرفت. به طوری که او خود مطلب را توصیف می کند: هر روز مقدار مالیاتی که روز پیش دولت وصول می کند به او گزارش می شود، این امر خود به خود سقف مبلغی را که او باید اجازه خرج آن را صادر نماید مشخص می سازد. و استثنایی در کار نیست. به عبارت دیگر، او روز به روز بودجه را تراز می کند. حاصل چه بوده است؟ ظرف یک ماه و بدون اینکه کنترل قیمتها در کار باشد نرخ تورم به صفر رسیده است. از آن هنگام به بعد نرخ ماهانه با نوسانهای مختصری که حداکثر به ۳۳٪ بالغ شده تغییر کرده است اما به نظر می رسد که تا سه ماهه سوم سال جاری نرخ سالانه در حدود ۵۰ درصد تثبیت شود. قطعاً این امر به طرف حقیقی اقتصاد (تولید، اشتغال و...) ضربه می زند، اما قبل از اجرای سیاست ضد تورمی مورد نظر نیز تولید روبه کاهش بوده است (نمودار ۳ را ببینید). بر طبق ارقامی که از سوی دولت انتشار یافته، نرخ بیکاری از اوت ۱۹۸۵ افزایش یافته است ولی فقط درصد ۱/۵ درصد یعنی از ۱۷ ۱/۴ درصد به ۱۹ درصد رسیده است. البته در کشوری که بر اساس برآوردهای غیر رسمی بیش از ۶۰ درصد نیروی کار آن در بازار سیاه شاغل است معیارهای رسمی بیکاری نمی تواند چندان با معنا باشد.

نمودار ۳



درصد افزایش هر سال از یک سال پیش از آن محاسبه شده است.

+ آخرین نرخ
* پیش بینی

مأخذ: IMF; Manufacturers Hanover; Morgan Guaranty

با توجه به بهترین اطلاعاتی که آمارشناسان در اختیار دارند، حرکتی که اخیراً و با همکاری آمریکا بر ضد ضعف غیرقانونی کوکائین آغاز گردیده است باعث خواهد شد که تعداد بیشتری از افراد بیکار شوند و اثر آن بر سطح زندگی از سیاستهای اقتصادی آقای پاز بیشتر خواهد بود. گذشته از این، صادرات قانونی عمده بولیوی، قلع و گاز طبیعی است که قیمت جهانی هر دو در ماههای اخیر به شدت سقوط کرده است، که بدون توجه به سیاست جدید اقتصادی و آثار آن، این امر خود برای اینکه موجبات رکودی را فراهم آورد کافی است.

اما تردیدی نیست که جلوگیری از افزایش دستمزدها در بخش عمومی بین نوامبر ۱۹۸۵ تا مه ۱۹۸۶ از قدرت خرید کارکنان بخش عمومی (که ۴۰ درصد نیروی کار شاغل در اقتصاد رسمی بولیوی را تشکیل می‌دهند) حدود ۴۰٪ کاسته است. این مشکل حقیقی است و دولت را عصبی کرده است. اندک زمانی بعد از آنکه آقای پاز کارکنان مازادش را اخراج کرد، اتحادیه‌ها دعوت به اعتصاب کردند و رئیس جمهور با اعلام وضعیت فوق‌العاده، ۱۷۹ تن از رهبران ایشان را دستگیر و به زندان فرستاد تا هنگامی که با بازگشت به کار موافقت نمودند.

آیا مورد بولیوی به مباحثه‌ها و مجادله‌هایی که بین اقتصاددانان معتقد به سکون و لختی در فرایند تورم و منتقدان آنها، که تکیه‌شان بر نظریه انتظارات عقلایی، در تبیین فرآیند تورم است، مطرح است پایان خواهد بخشید؟ اگر تورم بتواند ظرف چند هفته و بدون اینکه کنترل قیمتی در کار باشد از ۲۰۰۰٪ به صفر سقوط کند، سخن گفتن از عامل سکون و لختی چگونه می‌تواند معنایی را متضمن باشد؟

یکی از پاسخهایی که به این مطلب داده شده است اختلافی را مطرح می‌کند که بین تورم لجام گسیخته (مانند مورد بولیوی که دارای نرخهای تورم سالانه پنج رقمی و شتابانی بوده است) با تورم قابل ملاحظه اما - نسبتاً "پایدار" (مانند موارد مربوط به سایر کشورها) وجود دارد. هنگامی که جامعه‌ای یاد بگیرد که چگونه خود را با تورم هماهنگ سازد متوقف ساختن جریان تورم دشوارتر می‌شود. مثلاً "تعدیل بر مبنای شاخص قیمت‌ها می‌تواند یک نرخ تورم ۵۰۰ درصدی را تحمل‌پذیر سازد اما بهای آن دشوارتر کردن جریان تخفیف تورم خواهد بود، و در صورتی که بر این نرخ تورم ۵۰۰ درصد باز هم افزوده شود - مثلاً "به واسطه اعمال سیاستهای مالی خاص چون مورد بولیوی که بودجه‌هایش همه هزینه بود و هیچ مالیاتی را در بر نداشت - این تورم شتابان مآلاً" به حدی می‌رسد که دیگر قابل کنترل نخواهد بود. وقتی تورم به نرخی در حد ۲۰۰۰٪ در سال برسد، اقتصاد بولیوی رسمی در حال از هم پاشیدن و متلاشی شدن است. قیمت‌ها به یک پول خارجی باثبات اعلام می‌شوند و یا اصلاً اعلام نمی‌شوند. معامله‌های تهاتری جایگزین معاملات نقدی می‌شود. افراد دیگر به بستن قراردادهای مالی مبادرت نمی‌کنند و ثروت خود را به صورت داراییهای فیزیکی ذخیره می‌نمایند. در واقع اقتصاد که دیگر قادر نیست خود را با تورم همساز و هماهنگ کند، شروع به طرد کردن آن می‌کند. این گونه تورم - مانند مورد مربوط به بولیوی - در مقابل سیاستهای ضد تورمی به مراتب آسیب‌پذیرتر از تورم قابل ملاحظه - اما - پایداری است که در تاروپود اقتصاد ریشه دوانده و کاملاً "استقرار یافته است".

سیاست جدید اقتصادی بولیوی توان یک سیاست مالی خشن و بدون نرمش را به عنوان راهی برای کاستن تورم به نحو غیرقابل انکاری منعکس می‌کند. این مطلب دارای وجه خاص بحث‌انگیزی نیست - گرچه اینکه ملاحظه می‌شود قدری از یافته‌های علم اقتصاد در عمل به کار گرفته شده ممکن است غیرعادی جلوه کند، مسئله این است که اگر دولت سیاستی را نظیر سیاستهایی که در طرحهای آسترال و کروزادو به کار بسته شد در زمینه قیمت‌ها - و - درآمدها اتخاذ و اعمال می‌کرد آیا نمی‌شد که

همین نتیجه را با هزینه کمتری بر حسب تولید و اشتغال فدا شده تأمین کند. در کشوری مانند بولیوی که دست یافتن به اطلاعات و آمار قابل اعتماد امری ممتنع و ناممکن است، معلوم کردن اینکه اقتصاد عملاً "چقدر تولید را از دست داده است و یا به طریق اولی اینکه اگر دولت سیاست دیگری را دنبال می کرد آن گاه چه مقدار در تولید یا اشتغال فدا می شد بسیار دشوار است.

پولی سالمتر و معتبرتر

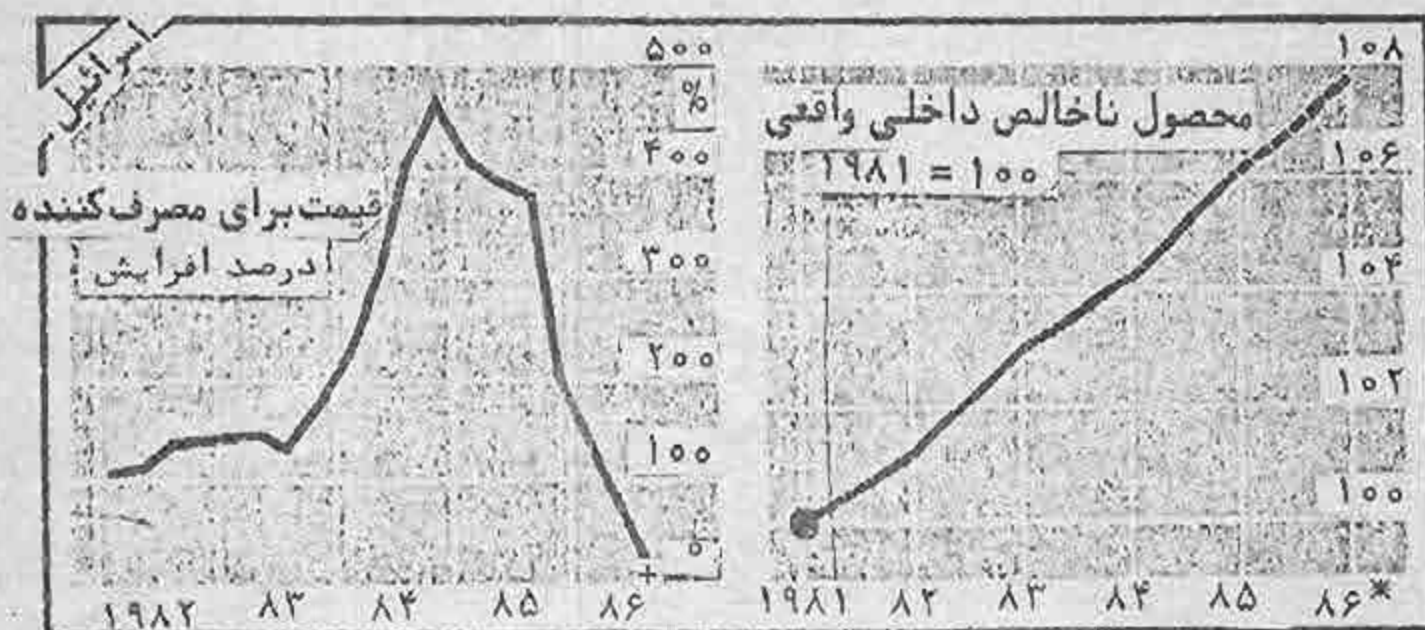
به نظر می آید که تا این هنگام، سیاست ضد تورمی اسرائیل موفقیت آمیزترین مورد از موارد چهارگانه ای است که زمینه بحث این مقاله را تشکیل می دهند. شیون پرز نخست وزیر پیشین اسرائیل، اجرای ضد تورمی جدید را در ژوئیه ۱۹۸۵ آغاز کرد. طرح جدید به دنبال دو اقدام ضعیف و ناموفق قبلی به اجرا گذارده شد. در تلاشهای پیشین، قیمت از طریق کنترلهای مستقیم تثبیت شده بود که رفع این کنترلها طبعاً "نتیجش موجی ناکهانی و نازه از تورم قویتر می توانست باشد. اقتصاد دانانی که بر روی دولت نفوذ داشتند - و برجسته تر از همه آقای مایکل برونو که اینک ریاست بانک (مرکزی) اسرائیل را عهده دار است - موافق کاهش کسری بودجه بودند. این مطلبی بود که طرحهای پیشین از آن بهره می بردند. اما برونو در عین حال خواهان آن بود که سیاست "بی اعتبار شده" قیمتها و درآمدها را یکبار دیگر باز نماید.

در طرح جدید پیشنهاد شده بود که کسر بودجه از ۱۵ درصد محصول ناخالص داخلی به ۵ درصد آن کاهش یابد. بر اساس آن، کلیه دستمزدها و قیمتها تثبیت شد اما در عین حال اعلام شد که محدودیت تثبیت مزبور طی سال بعد بتدریج کاهش یافته و مآلاً "کاملاً" رفع خواهد شد. این طرح شکل (واحد پول اسرائیل - م. م.) را ۲۰٪ تضعیف کرد و آن گاه آن را به دلار متصل نمود. پس از گذشت بیش از یک سال اینک بسیاری از کنترلهای قیمت ملغی شده و نرخ تورم کمتر از ۲ درصد در ماه (حدود ۲۵ درصد در سال) است. در ژوئیه ۱۹۸۵ قیمتها ۲۸ درصد (معادل نرخ سالانه ۲۵۰۰ درصد) افزایش یافته بود. به نظر نمی رسد که کمبودی ایجاد شده باشد یا هیچ نشانه دیگری از نوع نشانه های تورم سرکوب شده که در مورد تجربیات کشورهای آمریکای لاتین مشاهده شده بروز کرده باشد. نرخ بیکاری، معادل $\frac{1}{4}$ ۷٪ نیروی کار، با استانداردهای اسرائیل نرخ بالایی محسوب می شود اما افزایش آن نسبت به تابستان ۱۹۸۵ بسیار اندک است. بنابراین به نظر می آید که طرح مورد نظر تورم را بدون ایجاد رکود مهار کرده باشد (نمودار ۴ را ببینید).

هم از دیدگاه طرفداران و هم از نظرگاه منتقدان، شگفت انگیزترین جنبه طرح توفیق آن در زمینه کاستن از کسری بودجه است. در ابتدا این مطلب امر ناممکنی به نظر می رسید. در شش ماهه قبل از اجرای طرح کسری بودجه، به طور متوسط معادل ۱۲ درصد محصول ناخالص داخلی بود. حال آنکه از ژوئیه ۱۹۸۵ نسبت کسری به محصول ناخالص داخلی در حدود ۴ درصد حفظ شده است. کاهش سوبسید مواد غذایی و حمل و نقل، مالیاتهای جدید در زمینه مسافرت به خارج، مالیات بر اتومبیل و ثروت در

تحقق این معجزه سهیم بوده‌اند. البته به این عوامل، افزایش ارزش حقیقی مالیاتهای وصولی ناشی از تورم به مراتب کمتر نیز کمک کرده‌است.

نمودار ۴



درصد افزایش هر سال از یک سال پیش از آن محاسبه شده‌است.

+ آخرین نرخ
* پیش‌بینی

مأخذ: IMF; Manufacturers Hanover; Morgan Guaranty

خوش‌شانسی دیگری که در آن اسرائیل با سایر اقتصادهای آمریکای لاتین سهیم بوده‌است، سقوط ارزش دلار است که این امر با توجه به اینکه شکل به دلار متصل شده بود باعث شد که قدرت رقابت شرکت‌های اسرائیلی را در بازارهای صادراتی‌شان حفظ کند. اگر این امر واقع نمی‌شد، تورم کنونی اسرائیل که هنوز با استانداردهای کشورهای اروپایی (که خریدار صادرات این کشور هستند) در سطح بالایی است سبب می‌شد این کشور مجبور شود به یک رشته تضعیف‌های پولی متوسل گردد. این مطلب نیز مجدداً "ماریج تورمی را به جریان می‌انداخت، یکی از خطرهایی که برنامه ضد تورمی مورد بحث را تهدید می‌کند این است که (در صورت توقف کاهش ارزش دلار در برابر پولهای اروپایی) احتمال وقوع این امر هنوز نیز وجود دارد.

رتال جامع علوم انسانی

خطر دیگر کاهش قابلیت رقابت اسرائیل به واسطه افزایش هزینه‌های مربوط به نیروی کار است. دستمزدهای حقیقی در چند ماه اول اجرای سیاست ضد تورمی به شدت سقوط کرد، لیکن از آن پس مجدداً شروع به افزایش نمود. در تابستان امسال دستمزدهای حقیقی از میزان این دستمزدها در قبل از اجرای طرح نیز فراتر رفته بود. بیشتر سطح دستمزدهای حقیقی به‌طور کاذب و از طریق سوبسیدهای دولتی - که با وجودی که از افزایش قیمت برخی از کالاهای مصرفی خاص مانع می‌آورد عملاً "با افزودن بر کسری بودجه به تورم کلی دامن می‌زد - مورد حمایت واقع می‌شد. تداوم رشد هزینه‌های مربوط به نیروی کار از توان رقابت صنایع اسرائیل خواهد کاست و تحمل تأثیرات از تضعیف‌های تورمی شکل نیز برای دولت مرتباً "دشووارتر خواهد شد.

در مجموع به نظر می‌رسد که برنامه ضد تورمی اسرائیل نشانگر این مطلب است که - برای کشورهای که دارای نرخهای تورمی قابل ملاحظه‌ای هستند - ترکیب سیاست درآمدها و سیاست کاستن

از کسری بودجه در حد لازم می‌تواند کارساز باشد. نتایجی که تا به حال از تجربه اسرائیل حاصل شده مبین انتقالی آرام به تورم کمتر بوده است. نکته‌ای که باید بدان توجه نمود این است که به‌رغم ابرار تردید بسیاری از ناظران عمده در گذشته، به هر حال با کاهش کسری بودجه از بار تورم نیز کاسته شده است. همین نتیجه است که مورد اسرائیل را برای نظریه‌پردازانی که در تبیین فرایند تورم به عامل سکون و لختی این فرایند تکیه می‌کنند بخصوص جالب می‌سازد. تجربه اسرائیل در واقع نشان می‌دهد که سیاست ضد تورمی بدون اینکه تحولی در انتظارات رخ دهد نیز می‌تواند موثر افتد.

رایحه موفقیت

در قلمرو دانش اقتصاد، به‌جهت همان مشکل قدیمی عدم امکان آزمایش‌ورزی تحت شرایط کنترل شده، مجادلات و اختلاف نظرها بسیار به‌قدرت به اتکای واقعیات تجربی آشتی می‌پذیرند. آزمون تأثیر یک سیاست خاص در وضعیتی که سایر عوامل تغییر می‌کنند، امری دشوار است. با این همه چهار برنامه ضد تورمی مورد بحث ما را به‌سوی استنباط‌هایی رهنمون می‌شود.

هر چهار برنامه را می‌توان به‌نوعی موفقیت‌آمیز قلمداد کرد اما موفقیت‌آمیزترین آنها دو مورد مربوط به اسرائیل و بولیوی است، یعنی مواردی است که در آن به‌گونه‌ای مسلم از بار تورم کاسته شده است. این دو فقط دو خصیصه مشترک داشته‌اند. اولاً "هر دو دولت اسرائیل و بولیوی کسریهای بودجه خود را به‌نحو قابل ملاحظه‌ای کاهش دادند (در برزیل و آرژانتین سیاست مالی و / یا پولی از مسیری که باید می‌پیمود منحرف شد) و ثانیاً "هیچ‌یک از این دو کشور معترض آن نوع شعبده‌بازی که "اصلاح پولی" اصطلاح شده است (یعنی کاستن چند صفر از پول قدیم و نهادن نام دیگری بر آن پول) نشد (برزیل و آرژانتین بدین عمل دست‌یازیدند و در اطراف آن نیز هیاهویی عظیم به‌پا کردند). مورد اسرائیل صحت برداشتها و نظریات غیر مرسوم را درباره تورم، تأیید و تقویت می‌کند. به‌منظر می‌رسد که از تورم این کشور کاسته شده باشد (نه اینکه تورم آن سرکوب شده باشد)، بدون اینکه به تولید آن لطمه‌ای وارد شده باشد، در حالی که در ابتدا انتظارات کاستن از بودجه ضعیف بوده است. البته در انتظارات مربوط به تورم باید تحولی رخ داده باشد. در غیر این صورت نرخ تورم نمی‌توانست به‌راحتی سقوط کند. لیکن این تغییر انتظارات را باید ناشی از اجرای سیاست قیمت‌ها و درآمدها دانست. توفیق بولیوی در زمینه تورم اندکی کمتر چشمگیر است. کاهش تورم در این کشور با یک فروریختگی اقتصاد حقیقی توأم بود. در حالی که بولیوی از این مزیت خاص نیز برخوردار بود که اقدامهای ضد تورمی خود را در زمانی آغاز کرد که به نقطه‌ای از تورم لجام‌گسیخته رسیده بود که ادامه آن دیگر میسر نبود. اما مهمترین درس را شکستهای نسبی برزیل و آرژانتین می‌آموزد. کنترل قیمت‌ها نوعی آرامش‌خاطر و حالت رضایت کاذب در مسئولان به‌وجود می‌آورد در حالی که توفیق هر برنامه ضد تورمی در گرو اجرای سیاستهای انقباضی پولی و مالی مناسب است.

